

رامناتمام

جعفر شیرعلی نیا

در دنیای جنگ‌ها تحلیل نمی‌شود. گروهی جنگ هشت‌ساله را اصلاح کرده‌اند تا جنگ را در دل نظریه‌ها تحلیل کنند و گروهی دیگر به طور کلی چارچوب‌ها را شکسته‌اند و از بی‌تعریفی، مجبور شده‌اند جنگ را کاملاً آسمانی و انتزاعی نشان بدهند. هر دو گروه به نوعی ناگزیر از سانسور جنگ شده‌اند. به عنوان مثال در تحلیل گروه اول بسیاری از جملات امام جایگاهی ندارد و یا تحت عنوان شعار و تبلیغات سیاسی تحلیل می‌شود و گروه دوم به خاطرات معنوی و شب‌های خاطره روی آورده‌اند و شکست‌ها را بیان نمی‌کنند.

بسته‌بندی کردن وقایع تاریخی و سانسور بخش‌های از یک واقعه تاریخی، توهین به شخصیت و قاتل تجربه کاربردی یک ملت است. تجربیاتی که از این نوع تحلیل‌ها به دست می‌آید به نوعی از بی‌تجربگی خطرناک‌تر است. نگرانی از دست رفتن سرمایه تجربه هشت سال جنگ که با هزینه‌های فروان به دست آمده است دغدغه‌ای است که مرا به این مقاله کشانده است.

معتقدم تا نتوانیم جنگ هشت‌ساله را با تمام اتفاقاتش در یک چارچوب تحلیل کنیم نمی‌توانیم از تجربیاتش در کلیات و جزئیات بهره ببریم. این مقاله پیش‌درآمدی است در ارائه چارچوبی که بتوان تمام اتفاقات جنگ را در آن گنجانده، قدمی ابتدایی که حاوی نکاتی پراکنده و مختصر است که اگر مقبول باشد جای بسط و گسترش بیشتری دارد. نکاتی درباره جنگ و پایان آن بیان می‌شود و امید است با نقد عالمانه اساتید فن راهی به روایت جنگ از زاویه‌ای جدید گشوده شود.

نگاهی به کتاب روند پایان جنگ

اشاره: مقاله راه ناتمام با این فرض نوشته شده است که روش کتاب روند پایان جنگ در تدوین موضوع پایان جنگ غلط است زیرا چارچوب نظری کتاب به مفهوم استراتژی استوار است و این مفهوم برای تبیین تحولات جنگ نارسا است. بنابراین نویسنده محترم مقاله ضمن نقد کتاب، توضیحاتی را بیان کرده است که برپایه برداشت از نظرات امام در باره پایان جنگ استوار است.

مقدمه

جنگ دوره فشرده‌ای از تجربه‌های تاریخی یک کشور است. دوره‌ای که می‌توان لایه‌های عمیق شخصیت یک ملت را در آن جست‌وجو کرد. بی‌توجهی جمعیت بزرگی از کشور به این تجربه تاریخی واقعی تلخ، هشدار دهنده و بسیار عجیب است. این بی‌توجهی ویژه عوام نیست و خواص نیز با نسبتی مشابه این چنین هستند. به نظر می‌رسد، روایت‌های جنگ بعد از پایان آن از دلایل اصلی این رویگردانی باشد.

اگر بخواهید موضوع بزرگی را در چارچوبی کوچک‌تر از خود موضوع تحلیل کنید، دو راه بیشتر پیش رو نیست، یا باید در موضوع اصلاحاتی انجام شود تا در چارچوبه جا بگیرد و یا به ناچار چارچوبه‌ها شکسته خواهد شد. در مورد اول ناگزیر از حذف بخش‌هایی از موضوع هستیم و انتقال داده‌های ناقص تحلیل‌های غلط را به همراه می‌آورد. در مورد دوم هم اگر چارچوب جدیدی نداشته باشیم بی‌تحلیل می‌شویم و تحلیل‌های غلط باز همراه ماست، چرا که به ناچار برای تحلیل به چارچوب نیازمندیم.

به نوعی در روایت جنگ هشت‌ساله چنین اتفاقی افتاده است. جنگ ایران و عراق مصادیقی دارد که در چارچوب نظریه‌های موجود

برای روشن تر شدن مساله نگاه مختصری به کتاب "روند پایان جنگ" (۱) آقای درودیان می‌اندازیم. آقای درودیان در جلد چهارم از سلسله کتاب‌های نقد و بررسی جنگ، به روند پایان جنگ پرداخته است. نگاه دقیق نویسنده، حضورش در جنگ و دسترسی به حجم وسیعی از اطلاعات جنگ - که بسیاری از آن محرومند سبب شده است نویسنده راهی میانه را در پیش بگیرد و روایتی واقعی از جنگ ارائه کند.

نگارنده مقاله در جایگاه نقد این کتاب ننشسته است بلکه با اشاره به چند نکته درباره کتابی که از کامل‌ترین کتاب‌ها در موضوع پایان جنگ است، از پی توضیح مساله خویش است.

در فصل اول کتاب با عنوان "روش و چارچوب نظری" دو دیدگاه در رابطه با روند پایان جنگ مطرح شده است: دیدگاه آقای هاشمی و دیدگاه آقای رضایی. ایشان گفته‌اند: "برای اینکه بحث طولانی و در تسلسل مطالب خلل ایجاد نشود بخشی از نظریات دیگر در ضمیمه فصل اول قرار گرفته است و در ادامه بحث تنها دیدگاه آقای هاشمی و آقای رضایی بررسی می‌شود." (۲) در این فصل همچنین از نظریه‌های پایان جنگ گفت و گو شده است و نویسنده نتیجه می‌گیرند: "جنگ ایران و عراق در روندی هشت ساله با فراز و فرود زیاد، تحت تاثیر مداخله قدرت‌های بزرگ، فرهنگ‌ها و عقاید، بافت و ترکیب نیروها، نوع آموزش و سلاح‌ها و سایر عوامل دیگر جریان داشته است لذا توضیح آن در چارچوب نظریه‌ای واحد تا اندازه‌ای

دشوار است." (۳)

ایشان به تبیین مفهوم استراتژی پرداخته‌اند و معتقدند: "با تمرکز بر استراتژی و اقدامات ایران و عراق می‌توان ماهیت تحولات سیاسی - نظامی جنگ و علت طولانی شدن آن و مهم‌تر از همه نحوه پایان جنگ را تا اندازه‌ای درک و تبیین کرد" و در نهایت این تعریف از استراتژی را مبنای کار قرار داده‌اند: "استراتژی روش کاربرد ابزار و مقدرات نظامی برای نیل به اهداف سیاسی است که علاوه بر تعیین اولویت‌ها، تناسب لازم را میان اهداف و ابزار و مقدرات برقرار می‌سازد." (۴)

ایشان در سه فصل باقیمانده کتاب با داده‌هایی که جمع‌آوری نموده‌اند به بررسی موضوع در چارچوب یاد شده پرداخته‌اند. نکته‌هایی در این میان هست که به آن اشاره می‌کنم:

۱. در بین دیدگاه‌هایی که در این کتاب به آن‌ها اشاره شده است، "دیدگاه امام" جایگاه مستقلی ندارد و حتی در ضمیمه فصل اول که به سایر دیدگاه‌ها پرداخته شده ضمیمه‌ای از دیدگاه امام نیست. همچنین عبارت "اهداف سیاسی" که در تعریف استراتژی گنجانده‌اند در متن کتاب بر اساس اندیشه سیاسی امام تعریفی پیدا نمی‌کند.

۲. در فصل اول به طور خیلی واضح و در سایر فصل‌ها صراحتاً آقای رضایی نماینده دیدگاه و استراتژی امام است. اینکه چرا به جای دیدگاه امام به دیدگاه آقای رضایی پرداخته شده است در کتاب توضیحی داده نشده است.

۳. معتقدم سخنان امام پشوانه‌ای در شخصیت، اندیشه، عقاید و سیر و سلوک ایشان دارد و کس دیگری نمی‌تواند آن را نمایندگی کند. ۴. نویسنده در جاهایی از کتاب به نمایندگی آقای رضایی اکتفا نکرده‌اند و جملات امام را مستقیماً نقل کرده است. نکته همین جاست، جاهایی از کتاب، صحبت‌هایی از امام نقل شده است که گویا در این کتاب نمی‌گنجد. در این جا تنها به عنوان شاهد مثال به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. در صفحه ۱۱۲ کتاب درباره آتش‌بس این جمله امام آمده است: "ما حاضریم صلح کنیم، ولی نمی‌شود متجاوز را مجازات نکرد و غرامت تجاوز را نگرفت، اسلام چنین اجازه‌ای به ما نمی‌دهد" جمله: "اسلام چنین اجازه‌ای به ما نمی‌دهد" در هیچ جای کتاب توضیحی پیدا نمی‌کند. بالاتکلیف است و معلوم نیست توجیه است، پروپاگاندا یا مظلوم‌نمایی است.

۲. در آخرین بخش از فصل آخر کتاب که در واقع آخرین متن نویسنده، قبل از بخش نتیجه‌گیری کتاب است. از پیام بسیار طولانی امام سطرهایی بیان شده است: "من تا چند روز قبل معتقد

اگر بخواهید موضوع بزرگی را در چارچوبی کوچک‌تر از خود موضوع تحلیل کنید، دوراه‌بیشتر پیش رو نیست، یا باید در موضوع اصلاحاتی انجام شود تا در چارچوبه جا بگیرد و یا به ناچار چارچوبه‌ها شکسته خواهد شد. در مورد اول ناگزیر از حذف بخش‌هایی از موضوع هستیم و انتقال داده‌های ناقص تحلیل‌های غلط را به همراه می‌آورد. در مورد دوم هم اگر چارچوب جدیدی نداشته باشیم بی‌تحلیل می‌شویم و تحلیل‌های غلط باز همراه ماست، چرا که به ناچار برای تحلیل به چارچوب نیازمندیم.

در این سال‌ها پیام امام مستقلاً چاپ نشده و در کتاب‌هایی که چند سال از جنگ فاصله گرفته‌اند تنها جملاتی کوتاه از این پیام را می‌توان دید. امام از یک راه ناتمام گفت و گو می‌کند و شاید مخاطب او کسانی باشند که در آن زمان در گهواره‌ها بوده‌اند. برای آن‌ها که امام را امام و جلودار خواسته‌اند. شاید این جمله‌ها در حال و هوای امروز جامعه خیالی به نظر برسد اما هر چه باشد نمی‌توان از این حقیقت چشم پوشید که جنگی که امام از آن گفت و گو می‌کرد هنوز پابرجاست هر چند ما اهل زندگی شده باشیم.

و اگر از این دو گفت و گو نشود و به شاخ و برگ‌ها پرداخته شود جز سرگردانی و رویگردانی از موضوع حاصلی ندارد. نسبت جنگ با انقلاب و نسبت انقلاب ایران با دین امری انکار ناپذیر است. امروز روایتی از جنگ غالب است که نسبتی با انقلاب ندارد و به روایتی از انقلاب رسیده‌ایم که نسبتی با دین ندارد و منظور از دین چیزی سواً معنویت است، که امروز گروهی جنگ را در این فضا روایت می‌کنند. دین برنامه و روش است و معنویت از نتایج عمل به برنامه دین است.

فضای جنگ بر زندگی‌ها سایه می‌افکند. جنگ همراه مرگ، آوارگی و ویرانی است. هر چند دفاع، از خودگذشتگی، هدف و آرمان هم همراهش هست. ظاهر جنگ‌ها شباهت‌های زیادی به هم دارند حتی در مواردی، ویتنامی‌ها روی مین می‌رفتند، فیلم می‌گرفتند و برای آمریکایی‌ها می‌فرستادند تا وحشت ایجاد کنند. نازی‌های آلمانی تا پای جان برای هیتلر فداکاری می‌کردند. تفاوت جنگ‌ها در ریشه‌ها و هدف‌هاست. البته این ریشه و مقصد روی ظاهر جنگ‌ها هم تاثیر می‌گذارد، هر چند اغلب مواقع ظاهر خشن و وحشتناک جنگ‌ها این تفاوت‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد. سوال این جاست که ریشه جنگ ما چه بود و مقصدش کجا بود؟

ریشه و مقصد جنگ هشت ساله

ریشه و مقصد را باید در هر دو طرف درگیر جست و جو کرد و سپس حوادث جنگ را در هر جبهه با ریشه و مقصد خودش تحلیل

به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم ولی به واسطه‌ی حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان نظامی و سیاسی سطح بالای کشور که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطع‌نامه و آتش‌بس موافقت نمودم." امام همچنین اشاره کردند: "البته اگر همه علل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می‌نگریستیم و می‌رسیدیم." (۵) جمله‌هایی که از امام نقل شده است توضیحی ندارد و کتاب با این جمله به پایان می‌رسد که "بدین ترتیب، جنگ ایران و عراق متعاقب تحولات سیاسی- نظامی پس از اعلام ایران در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سرانجام در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ به پایان رسید و آتش‌بس برقرار شد." (۶) در نتیجه‌گیری فصل آخر و نتیجه‌گیری پایانی کتاب این جمله‌ها همچنان بی‌توضیح باقی مانده است.

این جمله‌ها می‌شد از کتاب حذف شود و مشکلی پیش نیاید مانند بقیه بخش‌هایی از پیام قطع‌نامه امام که در کتاب اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. این جمله‌ها در کتاب رها شده و مخاطب را سردرگم می‌کند.

علت این امر شاید به مقتضیات دنیای جدید برگردد. سال‌هاست که از عالم جدید سخن گفته می‌شود. در دنیای جدید دنیاهای جدیدتری هم شکل گرفته است. دنیای ورزش، عالم سیاست، دنیای جنگ، جهان علم و دنیاهای دیگر. مفاهیمی همچون مدیریت، سیاست، اقتصاد و ... این دنیاهای تعریفی مشخص و مستقل دارد. قواعدی دارند که افراد در درون آن‌ها باید آن‌را رعایت کنند.

دنیای جنگ‌ها هم یکی از این عوالم است. قواعدی تعریف شده دارد و نظریه‌هایی که شروع جنگ‌ها، ادامه و پایانشان را تحلیل می‌کند. پایان جنگ‌ها را با چهار نظریه تحلیل می‌کنند: "نظریه پیروزی و شکست"، "نظریه سود و زیان"، "نظریه تغییر رهبری" و "نظریه تغییر پارادایم". (۷) کارشناسان مباحث جنگ، پایان هر جنگی را با یکی از این نظریه‌ها، یا تلفیقی از آن‌ها تحلیل می‌کنند. معتمد داستان پایان جنگ ایران و عراق زیر چتر این نظریه‌ها جا نمی‌گیرد و نیازمند قواعد دیگری سواً قواعد مرسوم دنیای جدید است.

دنیای جنگ

می‌توان گفت جنگ‌ها ریشه‌ای دارند و رو به مقصدی هستند

کرد.

امام خمینی (ره).

دکتر ژوهانس ریسر کارشناس اروپایی جنگ در مقاله اش (۸) که به کنفرانس بین المللی تجاوز و دفاع ارائه کرده است، به نکته جالبی اشاره می کند: "دریافت کلی غرب از مساله جنگ در سطح تجاوز و دفاع نیست بلکه در باور عمومی غرب مساله در سطح چیزی است که می توان گفت: چه کسی مسؤل وضعیتی است که منجر به جنگ گردید؟ این مساله که چه کسی در عمل به جنگ مبادرت ورزید در افکار عمومی غرب چه بخواهید! چه نخواهید! در درجه دوم اهمیت قرار دارد" ریسر حتی واژه "جنگ تحمیلی" را مبالغه آمیز می داند و می گوید: "اگر چه ایران آغازگر جنگ نبود، اما انقلاب ایران باعث از هم پاشیدگی نظامی در منطقه شد که بسیاری خواستار ادامه آن بودند". وی معتقد است که غرب ایران را مقصر نابسامانی در منطقه می داند.

ریشه جنگ در نزد آن ها که جنگ را به راه انداختند، همین بود که کسی نباید طوری زندگی کند و حتی فکر کند که اصول دنیایی را که بنا کرده اند خدشه دار شود. این ریشه اصلی است و در این میان ممکن است کسانی با ریشه های دیگری این جنگ را همراهی کرده باشند، چه بسا صدام علاوه بر وحشت از انقلاب، عقده های تاریخی نیز داشته است. مقصد این جنگ نزد دشمنان انقلاب

اسلامی، نابودی آن است و این موضوع را در طول دوران جنگ صراحتاً اعلام می کردند. کمک های شگفت انگیز قدرت های شرق و غرب و هم پیمانانشان برای نجات صدام تا آنجا پیش رفت که اعلام کردند "حاضرند برای پایان جنگ به صدام بمب اتمی بدهند." (۹) در این مقاله فرصت بیان مصادیق نیست، مروری کوتاه به اسناد و گزارش های غربی در این زمینه تردیدی باقی نمی گذارد. این تجربه جدیدی هم نیست. در طول تاریخ پادشاهان، پیامبران را مسئولین سختی کشیدن مردم معرفی کرده اند. کافران صدر اسلام رسول خدا (ص) را مقصر داستان شعب ابی طالب معرفی می کردند و معاویه در جنگ صفین استدلال می کند که عمار را علی (ع) کشته است چون علی او را به جنگ فرستاده است. و امروز اسرائیل مقصر کشتار فلسطینی ها را سنگ های انتفاضه می داند و غرب هم از او می پذیرد!

اما ریشه و مقصد ایران در جنگ چه بوده است؟ جنگ در جبهه ایران یک وجه مشترک در بین تمام کسانی داشت که می جنگیدند:

رزمنده ها در جبهه ها با عشق امام می جنگیدند. عاشق اسلامی بودند که امام معرفی کرده بود: اسلام ناب محمدی. وصیت نامه ها، پیراهن نوشته ها و تابلو نوشته های جبهه ... شاهدی بر این مدعاست. آن ها حتی مسئولین جنگ را به عنوان نماینده امام پذیرفته بودند.

مسئولین و فرماندهان سیاسی و نظامی جنگ هم از این امر مستثنی نبودند. آقای هاشمی رفسنجانی که نماینده امام و فرمانده کل در جنگ بود می گوید: "همه نکات ارزشمند جنگ تبلوری از اندیشه امام بود. همه آن هایی که می جنگیدند، آنهایی که فرماندهی می کردند و آنهایی که پشتیبانی می کردند، پیچیده ترین چیزهایی که ذهن شان را مشغول می کرد این بود که رضایت امام و خواسته های امام را تحقق دهند. ما واقعا امامت و ولایت و اطاعت از رهبری در جنگ کار اصلی مان بود. اگر کسی شهید می شد محورش این بود که امام این را قبول دارد؟ اگر می جنگیدند و دشمن را از بین می بردند، کینه نداشتند که دشمن را بکشند محور این بود که به فرمان

اماممان آمده ایم اینجا." (۱۰)

در عملیات خیبر از دفتر امام با جبهه تماس می گیرند و به فرمانده سپاه می گویند: امام فرموده اند: "جزایر حتماً باید نگه

داشته شود، هر طور که شده". فرمانده سپاه می گوید: "... از جزیره بیرون نمی رویم، حتی اگر سازمان سپاه از بین برود." (۱۱) جوابی که به وضوح حضور پر رنگ امام در جنگ را نشان می دهد. این حضور به قدری پررنگ است که در بیرون از مرزهای ایران رزمنده های ایرانی را سربازان خمینی می نامند و صحبت ها از انقلاب و رژیم خمینی است. ریشه و مقصد جنگ در جبهه ایران را باید در اندیشه های امام جست و جو کرد.

جنگ در دنیای امام

در شناخت دنیای امام ادعایی ندارم، به همین خاطر به بررسی تمام ابعاد موضوع نمی پردازم. پرداخت تمام وجوه این امر در اینجا نمی گنجد و از توانایی نویسنده خارج است. تنها برای روشن تر شدن مقصود به دو مورد اشاره می کنم: اسلام و مردم. که مفاهیمی موثر در تصمیم گیری های امام است.

۱. اسلام

امام مباحث جنگ و صلح را با معیار های اسلامی می سنجیدند

**معتقدم داستان پایان جنگ ایران و عراق
زیر چتر این نظریه ها جا نمی گیرد و
نیازمند قواعد دیگری سوای قواعد
مرسوم دنیای جدید است.**

بسته بندی کردن وقایع تاریخی و سانسور بخش های از یک واقعه تاریخی توهین به شخصیت و قاتل تجربه کاربردی یک ملت است. تجربیاتی که از تحلیل های این چینی به دست می آید به نوعی از بی تجربگی خطرناک تر است. تجربه کاذب است و در صحنه های حساس با تحلیل های غلط که حاصل همان تجربیات است، ملتی را به شکست می کشاند. نگرانی از دست رفتن سرمایه تجربه هشت سال جنگ که با هزینه های فروان به دست آمده است

پیشنهاد ندهد از نظر حقوقی و دینی در دفاع از اعتبار و اصالت خود دچار اشکال می شود. علت وجود این مشکل یکی همان آیه قاطع "وان جنحوا للسلم" است و دیگر آیه "وان طائفان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما..."

استاد علی صفایی درباره این بخش از نامه آورده است: "شما معتقدید همین که دشمن پرچم سفید را بالا برد، باید او را پذیرفت و با او همراهی کرد و از کید و مکر او نهراسید که با توکل به خدا و بیداری مؤمن، مشکل حل می شود؟ این اعتقاد شماست، ولی نمی دانم چرا علی (ع) این فرزند کعبه و قرآن، آن روز که معاویه قرآن ها را بر سر نیزه کردو نه پرچم که قرآن را بالا گرفت، آنها را نپذیرفت و فریاد کشید که آنها را بکوبید و فرمود که این کید و نقشه است.

آیا او که درهای دانش را گشوده بود و دروازه وحی و آگاهی بود بی خبر بوده و در کارهای قرآنی تسلط نداشته است با این که آیه های سلم و رحمت را نمی فهمیده است.

راستی اگر داستان همین است که شما از قرآن می آورید: "وان جنحوا للسلم فاجنح لها..." یعنی اگر برای صلح خضوع کردند و بال باز کردند تو هم بال بگشا و خضوع کن... پس چرا علی (ع) در جنگ صفین که جنگ میان مسلمانان است، صلح دشمن را نمی پذیرد و قرآن های بلند را می زند و به کید و مکر دشمن اشاره می کند؟ "شما آیه "قاتلوا التي تبغي" را کنار می گذارید و حد "حتى تفيء الى امرالله" را فراموش می کنید در حالی که علی (ع) حتی آنجا که

و عمل می کردند. امام درباره مساله مصالحه با صدام می فرمایند: "مسأله ما، مسأله مکتبی است، مسأله دلخواهی نیست، ما سر اسلام دعوا داریم، ما می گوییم که یک نفر آدمی که اسلام را اصلش مخالف با حزب خودش می داند، اسلامش اسلام غفلتی است که از اسلام کارتری هم بدتر است، یک نفر آدم و حزبی که اسلام را مخالف همه چیز خودش می داند و با تمام قوا اگر دستش برسد می کوبد اسلام را، ما با او می توانیم مصالحه کنیم؟ یعنی اسلام را ما فدا کنیم؟ مگر اسلام زمین است؟ مگر اسلام آسمان است؟ همانطوری که در زمان شاه مخلوع اگر به ما می گفتند بیایید با هم مصالحه (گفتند هم)، با ما بیایید مصالحه بکنید، خوب، ما حق داشتیم مصالحه کنیم، یک کسی که با اسلام مخالف است؟... ما با اینها هیچ راه مصالح های نداریم برای اینکه مقصد ما یک مقصدی است و آن اسلام است، همه ملت ما اسلام را می خواهند، مقصد آنها هم یک مقصد ضداسلامی است، اسلام و ضداسلام نمی شود با هم تفاهم کنند." (۱۵)

نظیر چنین صحبت هایی در گفتار امام فراوان است. امام از اسلام ناب محمدی سخن می گفت و معیار های اسلامی را به خوبی می شناخت، و برای شناخت تکلیف به استخاره هم نمی کرد. برای شناخت اسلام از روش های آماری بهره نمی گرفت، که تعداد آیه های رحمت و عذاب را بشمارد و حکم بدهد. نکته ای که خیلی از ماها به آن مبتلا هستیم. تشکیلات نهضت آزادی سال ۱۳۶۳ بعد از چند عملیات ناموفق نامه ای خطاب به امام می نویسد و با ادامه جنگ مخالفت می کند. نهضت این نامه را برای برخی از اندیشمندان حوزه و دانشگاه نیز ارسال می کند که استاد فقید علی صفایی از جمله ایشان است. استاد صفایی جوابی به نامه نهضت می دهد که همراه نگاهی است که در این مقاله به آن اشاره شده است و در لابه لای متن به آن اشاره می شود. نهضت آزادی در این نامه آورده است:

"صراحت آیه ذیل که از آیات جنگی سال های مدینه است و نه منسوخ و نه متشابه می باشد راه هرگونه تعبیر و توجیهی را مسدود می نماید. "وان جنهوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله..."

در هر حال پیشنهادات صلحی که به ایران داده می شود- اعم از اینکه روی حسن نیت یا ناچاری بوده باشد، یا به احتمال قوی، برای شیطنت و پیشدستی در سیاست بین الملل انجام گیرد- جمهوری اسلامی و رهبری آن را از نظر شریعت و قرآن در بن بست عجیبی قرار می دهند. حکومت و مکتبی که خود را اسلامی متعصب و پیرو قرآن می داند اگر جواب مثبت یا لااقل مساعد علی الاصول به این

معاویه حکم قرآن و حکمیت مسلمانان را گردن می‌گذارد، او را نمی‌پذیرد.

من در مقام نصیحت و تذکر سوال می‌کنم. به راستی اگر جنگ ایران و صدام به این مرحله برسد که صدام حکمیت قرآن را فریاد کند و نه دادگاه لاهه که حکمین از مسلمان را بخواهد، شما چه خواهید گفت؟

آیا مثل آن روز که خوارج فریب خوردند و با تحمیل ابوموسی اشعری و کنار گذاشتن مالک و ابن عباس کار را به رسوایی کشاندند، فریب می‌خورید؟

من نمی‌دانم اگر خدای ناخواسته فریب خوردید و این دعوت حکمیت را پذیرفته و به عنوان دفاع از قرآن و اسلام و انقلاب، آن را تحمیل کردید بعدها که به گناه بزرگ خود پی بردید، آیا به استغفار و توبه روی می‌آورید و یا این که به تحمیل دیگری دست می‌گشایید و رهبری را به کفر می‌بندید و در برابر او شمشیر می‌کشید؟ در حالی که علی (ع) روح قرآنی حتی حکمیت را نمی‌پذیرد و "لا حکم الا الله" را کلام شیطان می‌خواند. (۱۶)

وقتی ریشه جنگ را براساس تعریف اسلام قرار دهیم. این مبنا بر نحوه جنگیدن نیز تاثیر می‌گذارد و نیازمند مجاهدانی است که با اسلام آشنا باشند. در جنگ رزمندگان نظرات امام را مبنا قرار دادند. و او را مظهر اسلام می‌دانستند و دستور امام برایشان حجت بود. فرمانده سپاه در جنگ در تحلیل عملیات خیر می‌گوید: "امام فرمودند جزایر باید حفظ شود. برای فرماندهان ما مسلم بود که وقتی امام چیزی را می‌گوید، این دیگر قطعی است و باید پیاده شود. در عمق وجود برادران ما این نفوذ می‌کرد. حالا زمینه‌های این مسئله (پذیرش دیدگاه امام) چیست؟ خیلی مسئله عمیقی است. از تأثیرات عرفانی کلام امام شروع میشود تا اعتماد صددرصد ما به بینش و تشخیص امام در مباحث سیاسی و نظامی. این طوری نبود که دیدگاه‌های صرف عرفانی روی رزمندگان ما اثر کند. بلکه در کنار آن دیدگاه‌های عرفانی، همه مطمئن بودند و می‌دانستند که اگر امام فرمود اینجا باید حفظ شود یک چیز خیلی مهمی را از نظر سیاسی-نظامی و از نظر مسائل فنی و عملی امام می‌فهمد که آنها اطلاع ندارند. اعتقاد کامل به تشخیص امام، در عملیات خیر یکبار دیگر در فرماندهان ما بروز کرد و عده‌ای از برادران ما که دچار تردید شده بودند، خیلی زود و سرعت خودشان را باین روحیه جدید تطبیق دادند و مصمم شدند که جزایر را حفظ بکنند." (۱۷)

وقتی به مبناها روی آوردیم نمی‌توانیم نقش ایمان، توکل و صبر و سایر مفاهیم اسلامی را در جنگ نادیده بگیریم. مفاهیمی که

در دوران جنگ کاربرد داشته است و در روایت امروز ما تعریف مشخصی ندارد. شهید صیاد شیرازی در تحلیل شکست عملیات رمضان می‌گوید "در تحلیل عملیات رمضان، از یک طرف می‌توانیم بگوئیم نبردی پیروزمندانه بود، به خاطر این که دشمن را در هم شکستیم و به آن تلفات وارد کردیم. البته به خودمان هم یک مقدار تلفات وارد شده بود. از یک طرف، می‌توانیم بگوئیم پیروز نبود، چون هدف مان این نبود.

... ما برای پیروزی بر دشمن هیچ چیز کم نداشتیم. روحیه بسیار بالا بود، امکانات مان نسبت به سابق افزایش پیدا کرده بود، دشمن در وضعیت اضطراب روحی شدیدی به سر می‌برد، در عمل هم که پیشروی کردیم، پیشروی ما یک پیشروی پیروزمندانه بود و رخنه‌ای به عرض ۱۲ کیلومتر و عمق ۱۵ کیلومتر یعنی رخنه‌ای قابل قبول و پیروز.

یک عده می‌گویند: اگر مهندسی رزمی جهاد سازندگی آن خاکریز تأمینی را زده بود، ما این کار را می‌کردیم. اگر به "قرارگاه نصر" زودتر کمک رسیده بود، ما می‌توانستیم آن رخنه را نگه داریم. اگرهایی می‌گویند که بیشتر جنبه‌های تاکتیکی دارد.

عده‌ای می‌گویند: نه، ما همه چیز مان برای پیروزی آماده بود ولی توجه به خدا کمتر و توجه در جهت خود بیشتر شد. یادمان رفت که نصرت‌دهنده کیست و باید همان روحیه و توکلی که در عملیات "طریق القدس"، "فتح المبین" و "الی بیت المقدس" داشتیم، در این عملیات هم داشته باشیم.

عده‌ای هم دشمن را قوی می‌گیرند و می‌گویند: چون دشمن تا آنجایی که با ما جنگیده بود، در خاک ما بود، انگیزه‌ای برای دفاع نداشت، منتها در اینجا انگیزه داشت.

هر کدام از این تحلیل‌ها تا اندازه‌ای درست است، ولی چون نبرد و رزم ما مشخصاً یک رزم عقیدتی بود؛ یعنی بعد عقیده بر ما حاکم بوده، من شخصاً جزء آن دسته هستم که ضمن این که بعضی از ملاک‌های مطروحه در تحلیل آن دو بعد دیگر را قبول دارم، بعد اصلی را در این می‌بینم و می‌گویم اخلاص، توکل و توجه به خدا که در نبرد الی بیت المقدس داشتیم، از زمان حمله ی فتح المبین بیشتر نبود، ولی به اندازه‌ای بود که خدا به ما نصرت بدهد، ولی در اینجا کم آورده بودیم.

حالت غرور به وجود آمده بود و البته یک مقدار هم ارتش و سپاه به طرف خودمحوری رفتند. یعنی ارتش برای خودش می‌گفت: من هستم و سپاه برای خودش می‌گفت: من هستم. این دو تا "من" نمی‌گنجید. کمی "من" ها شروع شد. یعنی احساس موجودیت

مطالعه اندیشه‌های امام خمینی و

عملکرد امام به مواردی بر می‌خوریم که در چار چوب دنیای سیاست تحلیل‌پذیر نیستند و چتر تئوری‌های موجود بر کل آن سایه نمی‌افکند.

ارگانی در هر دو شکل گرفت. هیچ کدام زیر بار همدیگر نمی‌رفتند و خود به خود، باید یکی از آنها باقی می‌ماند و آن یکی می‌رفت. آن یکی می‌گفت تو برو برای خودت بجنگ، که معلوم بود ضعیف می‌شود. حالا هر کدام که می‌خواست باشد. اگر دوتاشان می‌خواستند باشند، باید مثل گذشته یک کاسه و یک دانه می‌شدند تا در مقابله با دشمن، محکم به او ضربه بزنیم. (۱۸)

۲. مردم

انقلاب امام مردمی‌ترین انقلاب دنیاست. انقلابی که اقشار مختلف جامعه در آن حاضر بودند. توجه به توده‌های مردم هم از تعلیمات اسلام است و تا وقتی مردم همراهی نکنند اسلام ناب به حکومت نمی‌رسد. اسلام با ترور و مبارزات چریکی به قدرت نمی‌رسد. روزی که مسلم سفیر امام حسین (ع) در کوفه عبیدالله زیاد را ترور نکرد، می‌دانست تا بینش مردم دگرگون نشود با رفتن یک فرد حتی اگر عبیدالله یا خود یزید باشد حکومت اسلامی بر پا نمی‌شود که بعدها دیدیم که بعد از قیام مختار و از بین رفتن یزید باز هم مردم به علی بن الحسین روی نیاوردند.

امامت شیعه در طول تاریخ هیچ‌گاه تحمیلی نبوده و همواره از ضرورت آن گفت‌وگو شده است. ضرورتی که فهم آن محتاج بینشی در مردم است. و با همین نگاه است که علی مردمی را که پس از مرگ عثمان به خانه‌اش هجوم آورده‌اند نمی‌پذیرد و می‌گوید هدف من با شما یکی نیست و نمی‌توانید همراه من بیایید و تا اتمام حجت نکرده است و توقع مردم را از حکومت دگرگون نکرده است، حکومت را نمی‌پذیرد. هرچند وقتی مردم امام را خواستند و او را حاکم کردند دیگر او امام و جلودار است و دنباله‌رو مردم نیست. امام خمینی هم شیعه علی است، هیچ‌گاه خود را بر مردم تحمیل نکرد. پس از آنکه به ترکیه تبعید می‌شود و رژیم، مردم را کنترل می‌کند، امام مانند مبارزین معاصر به آب و آتش نمی‌زند. در ترکیه کتاب فقهی وسائل الشیعه را می‌نویسد و مبارزه را با پیام‌هایش که از پی ارتقا بینش مردم است پی می‌گیرد و یارانش در داخل و خارج ایران هم از پی همین هستند و شعله مبارزه دوباره با قیام عمومی مردم شعله‌ور

می‌شود.

در دیدگاه امامنقش مردم در شروع، ادامه و پایان جنگ، رکن اساسی بود امام معتقد است:

"شما، اگر مردم نبودند نمی‌توانستید این جنگ را اداره بکنید، این شک ندارد. مردم اداره کردند، یعنی این سپاه مردمند، این بسیجی‌ها مردمند، ارتش هم امروز مردم است. اگر ارتش سابق بود همان طوری که خیال کرده بود صدام، خیالش به واقعیت می‌پیوست، برای اینکه یک ارتشی بود که انگیزه اسلامی نداشت و انگیزه منافع شخصی داشت و به مجرد اینکه وارد می‌شدند آنها هم دست بر می‌داشتند. خوب، ما سابق دیدیم که وقتی که جنگ عمومی پیش آمد بدون اینکه با ما کار داشته باشند، آنها می‌خواستند از اینجا عبور کنند، هیچ هم کار به ما نداشتند، به مجرد اینکه اینها در سرحد وارد شدند، تمام ارتشی‌ها و ژاندارمری همه فرار کردند، و در تهران هم من خودم شاهد بودم که تهران هم چمدان‌ها را همین ارتشبد‌ها و امثال اینها می‌بستند و از تهران فرار می‌کردند. کجا می‌خواستند بروند نمی‌دانم. و من دیدم که این سربازهایی که از توی سربازخانه‌ها آمدند بیرون می‌گردند دنبال اینکه یک چیزی پیدا کنند بخورند. این برای این بود که مردم همراه نبودند." (۱۹)

پایان جنگ در دنیای امام

نزدیک به دو دهه از پایان جنگ هشت ساله می‌گذرد. امام رفته است اما مسولین، فرماندهان و شخصیت‌های تاثیرگذار در روند پایان جنگ هنوز میان ما هستند و همچنان در صحنه سیاسی کشور حضور دارند. این موضوع از طرفی گفت‌وگو درباره پایان جنگ را مشکل می‌کند و از طرف دیگر می‌توان از حضور ایشان در رسیدن به تحلیل‌های صحیح و جامع بهره برد.

در تحلیل وقایع تاریخی نباید به اصطلاح دنبال تعیین بهشتی و جهنمی بودن افراد باشیم. که این کار در محدوده ما نیست و دانستنش به آگاهی‌های کاربردی ما اضافه نمی‌کند. در جریان پذیرش قطع‌نامه دنبال مقصر نمی‌گردم و از پی سوالات انحرافی نظیر اینکه چه کسی جام زهر را به امام نوشاند، نیستم. سوالاتی که مقصد سیاسی و جناحی دارند بلکه، باید شرایط را تحلیل کرد و از آن تجربه آموخت. شرایطی که امام را مجبور کرده است که بگوید: "از هر آنچه گفتم گذشتم." تصویری که در گذشته تاریخی شیعه سابقه دارد، تصویرهایی چون سکوت علی در برابر مهاجمان به خانه‌اش. از طرف دیگر امام فرموده‌اند که به تعهد و دلسوزی تمام کسانی که وی را به این تصمیم رسانده‌اند، ایمان دارد.

معتقدم این تصمیم‌سازی کار یک فرد یا جریان نیست همه

ایران جز رزمندگانی که در جبهه‌ها بودند، به امام گفتند دیگر نمی‌شود ادامه داد، اصرار امام را که دیدند گفتند نمی‌توانیم. امام هم پذیرفت چنانچه در نامه به مسئولین نظام درباره پذیرش قطع‌نامه می‌گوید: "...مسئولین نظامی ما اعم از ارتش و سپاه که خبرگان جنگ می‌باشند، صریحا اعتراف می‌کنند که ارتش اسلامی به این زودی‌ها هیچ پیروزی به دست نخواهند آورد... آقای نخست‌وزیر از قول وزرای اقتصاد و بودجه وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده اند... مسئولین سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی به دست نمی‌آید، شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است. شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است ولی راضی به رضای خداوند متعال هستم و برای صیانت از دین او و حفاظت از جمهوری اسلامی اگر آبرویی داشته باشیم خرج می‌کنیم." (۲۱)

امام وظیفه روزهای پذیرش قطع‌نامه را مشخص کردند: "گفتم جلسه‌ای تشکیل گردد تا آتش بس را به مردم تفهیم نمایند. مواظب باشید، ممکن است افراد داغ و تند با شعارهای انقلابی شما را از آنچه صلاح اسلام است دور کنند.

صریحا می‌گویم باید تمام همت‌تان در توجیه این کار باشد. قدمی انحرافی حرام است و موجب عکس‌العمل می‌شود؛ شما می‌دانید که مسئولین رده بالای نظام با چشمی خونبار و قلبی مالامال از عشق به اسلام و میهن اسلامی مان چنین تصمیمی را گرفته اند." (۲۲)

روزهای قطع‌نامه روزهای توجیه بود. پیام قطع‌نامه امام در نسبت با سیاست توجیه، تناقضی آشکار دارد تنها یک عبارت "نوشیدن جام زهر" تمام توجیهات را بی‌ثمر می‌کند و این در دنیای امام تناقضی ندارد که هر دو جمله را امام در یک زمان گفته است. این نشانه دیگری است از دنیایی جدید که با دنیای سیاستمداران متعارف کاملاً متفاوت است. در پیام امام نکاتی است که در نگاه اول شعار به نظر می‌رسد، جمله‌هایی که در شرایط روزهای پذیرش قطع‌نامه مخاطبان محدودی (رزمندگان) دارد و برای سایر افراد در حد شعار است. امام در این پیام می‌گوید:

"من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهانخواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست، یا همه آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگ تری که شهادت است می‌رسیم و همانگونه که در تنهایی و غربت و بدون کمک و رضایت احدی از کشورها و سازمان‌ها و تشکیلات جهانی، انقلاب را به پیروزی

رساندیم، و همانگونه که در جنگ نیز مظلومانه تر از انقلاب جنگیدیم و بدون کمک حتی یک کشور خارجی متجاوزان را شکست دادیم، به یاری خدا باقیمانده را پرنشیب و فراز را با اتکاء به خدا، تنها خواهیم پیمود و به وظیفه خویش عمل خواهیم کرد، یا دست یکدیگر را در شادی پیروزی جهان اسلام در کل گیتی می‌فشاریم و یا همه به حیات ابدی و شهادت روی می‌آوریم و از مرگ شرافتمندانه استقبال می‌کنیم ولی در هر حال پیروزی و موفقیت با ماست و دعا را هم فراموش نمی‌کنیم." (۲۳)

این جمله‌ها با شرایط روزهای پایان جنگ هماهنگی ندارد. مگر اینکه تنها شعار باشد که با روش امام نمی‌خواند امام در نامه به مسئولین نظام با اشاره به مطالب نامه یکی از فرماندهان نظامی می‌گوید: "البته با ذکر این مطالب می‌گویند باید باز هم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست."

جمله "به وظیفه خویش عمل خواهیم کرد، یا دست یکدیگر را در شادی پیروزی جهان اسلام در کل گیتی می‌فشاریم و یا همه به حیات ابدی و شهادت روی می‌آوریم." (۲۴) اساس استراتژی امام در جنگ هشت‌ساله است و به نوعی زیر بنای دنیای امام است. عمل به وظیفه، وظیفه‌ای که اسلام مشخص کرده است. امام در روزهای پایانی جنگ همچنان بر همین عقیده بود و خطاب به مسئولین گفته بود: از چه می‌ترسید این همه جوان‌ها کشته شدند می‌ترسید ما هم کشته شویم.

این جمله‌ها شعار نیست، پیامی است برای آیندگان. آینده‌ای که شاید زمانش هنوز هم نرسیده باشد و شاید هم نوبتش باشد. در این سال‌ها پیام امام مستقلاً چاپ نشده و در کتاب‌هایی که چند سال از جنگ فاصله گرفته‌اند تنها جملاتی کوتاه از این پیام را می‌توان دید. امام از یک راه ناتمام گفت‌وگو می‌کند و شاید مخاطب او کسانی باشند که در آن زمان در گهواره‌ها بوده‌اند. برای آن‌ها که امام را امام و جلودار خواسته‌اند. شاید این جمله‌ها در حال و هوای امروز جامعه خیالی به نظر برسد اما هر چه باشد نمی‌توان از این حقیقت چشم پوشید که جنگی که امام از آن گفت‌وگو می‌کرد هنوز پابرجاست هر چند ما اهل زندگی شده باشیم. شعله اسلام ناب را که امام میان ما آورد، نمی‌توان خاموش کرد و با رفاه جای خالی‌اش را پر کرد. از وقتی رفاه را هدف گرفته‌ایم چه تناقض‌ها که با آن روبرو نشده‌ایم و امروز اشتباهی ساخته‌ایم که با هیچ چیز سیر نمی‌شود.

پایان جنگ در دنیای امام

درباره جنگ در دنیای امام به دو مساله اسلام و مردم اشاره کردیم، در این بخش نیز از این دو موضوع سخن خواهیم گفت و

سپس با نگاهی به پیام امام مقاله را به پایان می‌بریم.

۱. اسلام

در بخش‌های قبل از نگاه اسلامی امام مسائل گفت و گو کردیم. نگاه امام به جنگ نیز مستثنی از این موضوع نیست: "مسأله ما، مسأله مکتبی است، مسأله دلخواهی نیست، ما سر اسلام دعوا داریم."

در مورد پایان جنگ همواره از عوامل بیرونی گفت و گو می‌شود و دلایلی نظیر، حمله به مناطق مسکونی و مراکز اقتصادی و زیربنایی، کاربرد وسیع سلاح‌های شیمیایی، تهدیدات بین‌المللی، کاهش قیمت نفت، تحریم تسلیحاتی ایران، توافق بین‌المللی ابر قدرت‌ها برای پایان قطعی جنگ و معرفی صدام بعنوان چهره صالح طلب در مجامع بین‌المللی گفت و گو می‌شود. مسائلی که در تمام دوران جنگ وجود داشته و البته برخی از آن‌ها در روزهای پایانی جنگ شدت بیشتری یافته بود. هجوم همه جانبه به حق از طرف باطل سابقه‌ای تاریخی دارد. امام در نامه خویش به مسوولین نظام به این موضوع اشاره کرده است: "خداوندا! در همیشه تاریخ وقتی انبیاء و علماء تصمیم گرفته‌اند مصلح جامعه گردند و علم و عمل را درهم آمیزند و جامعه‌ای دور از فساد و تباهی تشکیل دهند، با مخالفت‌های ابو جهل‌ها و ابو سفیان‌های زمان خود مواجه شده‌اند." نکته این جاست که این مسائل چیزی نبوده است که چند روز پیش از پایان جنگ مشخص شده باشد. امام در پیام قطع نامه به مردم می‌گوید: "من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم." باید علت اصلی را در جای دیگری جست و جو کرد و تذکر این نکته لازم است که در این جست و جو نباید از پی مقصر باشیم که از افراد نمی‌توان بیش از توانشان انتظار داشت، آن هم افرادی که مورد تایید امام هستند: "با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم با قبول قطع نامه و آتش بس موافقت نمودم." دلیل طرح این مسائل کسب تجربه است برای شرایط مشابه که در تاریخ، شیعه همواره از جایی ضربه خورده که ظرفیت افراد به پایان رسیده و دستان رهبر بسته شده است و آنجا که همچون داستان شعب‌ابی طالب ایستادگی شده نصرت خدا آمده است. منکر حجم شدید و غیر قابل توصیف فشارهای روزهای پایانی جنگ بر یاران امام و مردم ایران نیستم و حتی مدعای ارایه دیدگاه جدید را ندارم، مسأله این جاست که ما باید تکلیف خود را با اسلام روشن کنیم. اگر از اسلام دم زدیم نمی‌توانیم دیدگاه اسلام را

برای اینکه در چارچوب‌های ما جا بگیرد اصلاح کنیم. ناگزیر هستیم تکلیف آیاتی همچون آیه ۲۱۴ سوره بقره را مشخص کنیم: "أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْزِئِينَ الْبَاسُ وَالضُّرَاءُ وَلَزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ"

یعنی خیال می‌کنید که شما داخل بهشت می‌شوید و به راحتی می‌رسید در حالی که هنوز آنچه بر گذشتگان رفته بر شما جاری نشده است. این آیه از دنیای دیگری سخن می‌گوید و پیروزی را وقتی نزدیک می‌داند که قلب‌ها از وحشت حنجره‌ها را قفل کرده است و سختی‌ها و گرفتاری‌هایی آمده که آن‌ها را که به همراه رسول خدا هستند به این حیرت کشانده است که پس نصرت خدا چه شد؟ در این دید ممکن است ما جنگ را درست در نقطه‌ای رها کرده باشیم که پیروزی نزدیک شده بود.

حرف امام در پذیرش قطع نامه باز هم از اسلام است "خداوندا! ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم و برای حفظ دین تو آتش بس را قبول می‌کنیم."

نامه فرمانده سپاه به امام در واقع تکمیل کننده پازلی بود که برای اتمام جنگ لازم بود. سپاه همواره مورد اعتماد امام بود و به نوعی نقطه اتکای امام برای ادامه جنگ بود، نکته‌ای که از سال‌ها پیش روشن شده بود فرمانده سپاه در جریان عملیات خیبر در جمع فرماندهان به همین نکته اشاره کرده است:

در واقع مسوولین سیاسی و نظامی به غیر از سپاه بارها از امام پایان جنگ را خواسته بودند: "با توجه به نامه تکان دهنده فرمانده سپاه پاسداران که یکی از ده‌ها گزارش نظامی-سیاسی است که بعد از شکست‌های اخیر به اینجانب رسیده و به اعتراف جانشین فرمانده کل نیروهای مسلح، فرمانده سپاه یکی از معدود فرماندهانی است که در صورت تهیه مایحتاج جنگ معتقد به ادامه جنگ می‌باشد." امام تا قبل از این نامه معتقد بود می‌تواند با رزمندگانی که در جبهه هستند حتی با دست خالی جنگ را ادامه دهد، نامه سپاه که امام با عنوان "تکان دهنده" از آن یاد کردند، تمامی معادلات را تغییر داد. اگر سپاه و رزمندگان نیز حاضر به ادامه جنگ نبودند، ممکن بود خسارت‌های جبران ناپذیری هم به جمهوری اسلامی و هم انقلاب اسلامی وارد شود. از طرف دیگر امام در نامه سپاه به نکته مهمی اشاره می‌کند: "این فرمانده مهم‌ترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه به موقع بودجه و امکانات دانسته." توکل به سلاح و اینکه تکیه‌گاه اصلی به سلاح و تجهیزات باشد با مبانی جنگ در دنیای امام همخوانی ندارد و امام به خوبی می‌داند که اگر به تجهیزات باشد

تا مدت‌ها به گرد پای دشمن نخواهیم رسید و اگر چنین نگاهی حاکم شود مبانی دیگر شعار صرف می‌شود و شعار بدون پشتوانه و اعتقاد آفتی است که کلیت مکتب را تهدید می‌کند و آن را به صورت پوسته‌ای توخالی در می‌آورد امام در همین نامه می‌گوید: "البته با ذکر این مطالب می‌گویند باید باز هم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست."

۲. مردم

مردم اصلی‌ترین رکن حرکت امام بودند و همان‌طور که اشاره شد این موضوع از تعلیمات اسلام است. در جنگ هم بعد از ابتدای آن نیروی مردمی در قالب نیروهای سپاه سازماندهی می‌شدند. سپاه در نامه‌اش می‌گوید باید توسعه نیروی سپاه به هفت برابر و ارتش به دو برابر و نیم افزایش پیدا کند. و گزارش‌های سیاسی به امام می‌گوید: "از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی به دست نمی‌آید، شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است." پس گزارش‌ها حکایت می‌کند که مردم هم نیستند. سوال مهمی که در این زمینه باید جواب داده شود و نویسنده از پاسخ آن مطلع نیست این است که آیا از وضعیت رزمندگان در جبهه‌ها و نظر آن‌ها درباره پایان جنگ گزارشی به امام داده شد یا نه؟ از خاطرات رزمندگان از روزهای پایانی جنگ این‌طور بر می‌آید، آن‌ها از کسانی هستند که جام زهر را همراه امام نوشیدند و پذیرش قطع‌نامه روزهای تلخی را برایشان رقم زد پاسخ به این سوال ابعاد جدیدی از روند پایان جنگ و معادلات دنیای امام را مشخص می‌کند.

سخن آخر

سخن آخر را از جمله‌های امام آورده‌ام. جمله‌هایی که به نظر می‌رسد ناگزیر هستیم تکلیفمان را با آن مشخص کنیم. جمله‌هایی که چارچوبی می‌سازد که می‌توان اتفاقات جنگ را در دل آن تحلیل کرد. کسانی نتیجه گرفته‌اند بزرگ‌ترین تجربه جنگ هشت ساله این است که دیگر درگیر جنگی نشویم! حرفی نیست، اما باید جنگی که گذشت را با ریشه و مقصدش همه را به نسل‌های بعدی گفت، شاید کسانی دوباره ببینند که حاضر باشند هزینه ظلم ناپذیری را بپردازند. کسانی که جنگ طلب نباشند اما برای مقصد جنگ‌جو هم می‌شوند. این‌ها چند جمله از امامی است که رهبر جنگ در جبهه حق بود:

- خداوندا! ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم و برای حفظ دین تو آتش بس را قبول می‌کنیم. خداوندا! تو خود شاهی که ما لحظه‌ای با آمریکا و شوروی و تمامی قدرت‌های جهان سرسازش نداریم و سازش با ابر قدرت‌ها و قدرت‌ها را پشت

کردن به اصول اسلامی خود می‌دانیم. خداوندا! در جهان شرک و کفر و نفاق، در جهان پول و قدرت و حيله و دو رویی، ما غریبیم، تو خود یاری مان کن.

- امریکای جهان‌خوار باید بداند که ملت عزیز و خمینی‌تأنابودی کامل منافعش او را راحت نخواهند گذاشت و تا قطع هر دو دست آن به مبارزهٔ خدایی خود ادامه خواهند داد. ملت ما همانگونه که نشان داده‌اند، تحمل تمام کمبودها را برای حفظ شرف و آبروی خویش خواهد نمود. ملت مقاوم ما از روز اول مبارزه‌اش می‌دانست که با تمام قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها دست به گریبان است و باید بداند که تمام ایادی داخلی و خارجی قدرتها و ابرقدرتها خصوصاً آمریکای جنایتکار برای شکست ما از تمام امکاناتش استفاده خواهد نمود، ولی چاره چیست که کوه مصیبت‌ها در مقابل حیثیت اسلامی- ایرانی ما چون کاهی است و مردم ما باید خود را آماده این درگیری حسینی تا پیروزی کامل بنمایند، که مرگ سرخ به مراتب بهتر از زندگی سیاه است و ما امروز به انتظار شهادت نشسته‌ایم تا فردا فرزندانمان در مقابل کفر جهانی با سرافرازی بایستند و بار مسوولیت استقلال واقعی را در تمامی ابعادش به دوش کشند و با افتخار پیام‌های مستضعفین را در جهان سردهند.

- جنگ امروز ما، جنگ با عراق و اسرائیل نیست؛ جنگ ما، جنگ با عربستان و شیوخ خلیج فارس نیست؛ جنگ ما، جنگ با مصر و اردن و مراکش نیست؛ جنگ ما، جنگ با ابرقدرت‌های شرق و غرب نیست؛ جنگ ما، جنگ مکتب ماست علیه تمامی ظلم و جور؛ جنگ ما جنگ اسلام است علیه تمامی نابرابری‌های دنیای سرمایه داری و کمونیسم؛ جنگ ما جنگ پابهنگی علیه خوشگذرانی‌های مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است. این جنگ

نزدیک به دو دهه از پایان جنگ هشت ساله می‌گذرد. امام رفته است اما مسولین، فرماندهان و شخصیت‌های تاثیر گذار در روند پایان جنگ هنوز میان ما هستند و همچنان در صحنه سیاسی کشور حضور دارند. این موضوع از طرفی گفت و گو درباره پایان جنگ را مشکل می‌کند و از طرف دیگر می‌توان از حضور ایشان در رسیدن به تحلیل‌های صحیح و جامع بهره برد.

نامه فرمانده سپاه به امام در واقع تکمیل کننده پازلی بود که برای اتمام جنگ لازم بود. سپاه همواره مورد اعتماد امام بود و به نوعی نقطه اتکای امام برای ادامه جنگ بود، نکته ای که از سال ها پیش روشن شده بود فرمانده سپاه در جریان عملیات خیبر در جمع فرماندهان به همین نکته اشاره کرده است

سلاح نمی شناسد، این جنگ محصور در مرز و بوم نیست، این جنگ خانه و کاشانه و شکست و تلخی کمبود و فقر و گرسنگی نمیداند. این جنگ، جنگ اعتقاد است، جنگ ارزش های اعتقادی- انقلابی علیه دنیای کثیف زور و پول و خوشگذرانی است. جنگ ما، جنگ قداست، عزت و شرف و استقامت علیه نامردی هاست.

رمزندگان ما در دنیای پاک اعتقاد و در جهان ایمان تنفس می کنند و مسلمین جهان هم که می دانند جنگ بین استکبار و اسلام است، جهانخواران را آرام نخواهند گذاشت و ضربه های خود را بر همه کاخ نشینان وارد می کنند.

- اذئاب آمریکا باید بدانند که شهادت در راه خدا مسئله ای نیست که بشود با پیروزی یا شکست در صحنه های نبرد مقایسه شود، مقام شهادت خود اوج بندگی و سیر و سلوک در عالم معنویت است، نباید شهادت را تا این اندازه به سقوط بکشانیم که بگوییم در عوض شهادت فرزندان اسلام، تنها خرمشهر و یا شهرهای دیگر آزاد شد، تمامی اینها خیالات باطل ملی گراهاست و ما هدفمان بالاتر از آن است. ملی گراها تصور نمودند ما هدفمان پیاده کردن اهداف بین الملل اسلامی در جهان فقر و گرسنگی است، ما می گوییم تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم. ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم، ما تصمیم داریم پرچم "لااله الا الله" را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز در آوریم.

- من به صراحت می گویم ملی گراها اگر بودند به راحتی در مشکلات و سختی ها و تنگناها دست دلت و سازش به طرف دشمنان دراز می کردند، برای این که خود را از فشارهای روزمره سیاسی برهانند، همه کاسه های صبر و مقاومت را یکجا می شکستند و به همه میثاق ها و تعهدات ملی و میهنی ادعایی خود پشت پا میزدند. کسی تصور نکند که ما راه سازش با جهانخواران را

نمی دانیم ولی هیبهات که خادمان اسلام به ملت خود خیانت کنند! البته ما مطمئنیم که در همین شرایط نیز آنها با روحانیت اصیل کینه دیرینه دارند و عقده ها و حسادت های خود را نمی توانند پنهان سازند، آنان را به باد ناسزا گیرند. ولی در هر حال آن چیزی که در سرنوشت روحانیت واقعی نیست، سازش و تسلیم شدن در برابر کفر و شرک است که اگر بند بند استخوان هایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار برند، اگر زنده زنده در شعله های آتشیان بسوزانند، اگر زن و فرزندان و هستیمان را در جلوی دیدگانمان به اسارت و غارت برند، هرگز اماننامه کفر و شرک را امضاء نمی کنیم. (۲۵)

منابع

- ۱- روند پایان جنگ/ محمد درودیان/ مرکز مطالعات جنگ/ ۱۳۸۴
- ۲- پیشین ص ۲۳
- ۳- پیشین ص ۳۸
- ۴- پیشین ص ۴۷
- ۵- پیشین ص ۲۶۸
- ۶- پیشین ص ۲۶۸
- ۷- پیشین ص ۳۸
- ۸- بازشناسی جنبه های تجاوز و دفاع/ دبیرخانه کنفرانس بین المللی تجاوز و دفاع/ ۱۳۶۷/ ص ۲۹۴-۳۰۲
- ۹- ویرانی دروازه های شرقی/ سرلشکر و فقیه السامرائی/ ترجمه عدنان قارونی/ مرکز فرهنگی سپاه/ ۱۳۸۰
- ۱۰- عزت راز جاودانگی/ محمدقاسم فروغی چهرمی/ بنیاد حفظ آثار دفاع مقدس/ ۱۳۷۴/ ص ۱۷۴
- ۱۱- تنبیه متجاوز/ حسین اردستانی/ مرکز مطالعات جنگ سپاه/ ۱۳۷۹/ ص ۱۹۱
- ۱۲- ایران روایتی که ناگفته ماند/ حسین هیکل/
- ۱۳- عصر امام خمینی/ احمد رضا میرحاجتی/ بوستان کتاب/ ۱۳۸۰/ ص ۳۰
- ۱۴- سوره حدید آیه ۲۵
- ۱۵- صحیفه نور/ جلد ۱۳/ ص ۱۳۴
- ۱۶- پاسخ به پیام نهضت آزادی/ علی صفایی/ لیلله القدر/ ۱۳۸۳
- ۱۷- حماسه سازان عصر امام خمینی/ مجموعه مقالات کنگره شهدای استان تهران/ ۱۳۷۷/ ص ۱۳۸
- ۱۸- ناگفته های جنگ/ علی صیاد شیرازی/ حوزه هنری/ ص ۳۲۳ تا ۳۲۸
- ۱۹- صحیفه نور/ جلد ۱۸/ ص ۸۳
- ۲۰- پاسخ به پیام نهضت آزادی/ علی صفایی/ لیلله القدر/ ۱۳۸۳
- ۲۱- نامه امام خمینی ۶۷/ ۴/ ۲۳
- ۲۲- پیشین
- ۲۳- صحیفه نور/ جلد ۲۰/ ص ۲۳۴
- ۲۴- پیشین
- ۲۵- پیشین